

خطی فهرست شده
موسسه ملی
۱۹۲۷

بازدید شده
۱۳۸۱

۱۰۱۰

بازدید شده
۱۳۴۰

بازدید شده
۱۳۴۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: **کائنات جبر**

مؤلف: **مجموع**

موضوع تألیف: **۲۴۵۱**

شماره دفتر: **۱۴۷۸۳**

مؤسسه: **۱۳۰۲**

۱۹۲۷

تغییر فهرست شده
۱۹۲۷

بازدید شده
۱۳۸۱

۱۰۱۰

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	گنجینه تاج
مؤلف	مجموع
موضوع تألیف	۲۴۵۱
موضوع دفتر	۱۴۷۸۲
موضوع ۱۳۰۲	۱۹۴۶

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

مدخل غریب زبانت خود من مانند
 سواد امیر اسلامی دیدنی مانند

۷۴۰

در کائنات جو

۱۴۷۸۳

۱۰۱۰

در ساله خیر

در این کتاب و شوق از این کتاب را در هر
 یک کتاب که در هر یک از این کتاب را در هر

از پیده به یکبار پیچیده می مانند

بیاد از این نیز زلف او دیدم

از قلم بر من دیده می مانند

حسین احسنی انجلی

الفقه
 الفقه
 الفقه

داخل کتابخانه محمدالدین شده
 نرد ۱۰۱ شهر ۱۳۰۳

مستحق
 ۱۸۹۱

غلی - فهرست شده
 ۹۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم
حمدی قطرات باران فرون و سپاسی
خیر قیاس پر و نیر و ابر بارگاه پادشاهی
از ریت سحاب محبت گشت مال زار عانی
عین ایمان چشمه شادانی افروخته و زار تبار
بارتة بخشش خرمی اعمال با صواب سالکین
کفران بخت نکام و زیدان سیم لطف دریا
امید غر فاد و پستان یقین سکون مقصود بر بار
و وقت جنیدان با دهرش در چشم دولت سنان
وین خاک او بار اگر در مایه فصل تموج
در ابر بحر ماضی خطا کاران نمود پیراب کرد

و

و اگر بر سر معدلت نشیند اهرار اندین عبادت
در رکاب و صلوات نامعد و دور و دوری از
خارج دایره اعداد و حد و دلائق اختر برج سحاب
بل افق اوج هدایت که شهاب با قبا رحمان
بارگاه جلالت او پست و بند سیر از شعله دار
ایوان ریهالت او قمر صبا بر طبق ایمان بار کرد
یعنی خوان اعجاز بر زمینان پست و در ده سرشید
در توبه مغرب برآورده یعنی رای دعوت اهل شرق
و غرب بلکه رجز اصلاهی عام در داده و ناله تپان
سجده و راز خدش با یک بلند کواهی بر روضه
نبوتش می دهد و پشنگ ریزه در کف سارکش بقدر
پیمان الله تعجب از کم و زنی جواهر بحر و کان در کف

۴
 بهمن میکند فروشنده انکه در فارس نش
 ولادت با چادرت بر روشنی چراغ اقبال
 دلیل شبهه پیروز و فرورفتن دریا پس او در
 آب روی بمان بجاک ریختن لیلی دل افروز
 و نغمه می نو فر و نغمه می با محصور بر آل اطهار و عتره ابرار
 بر کشتان بر نگاه و بچکان بر آمد حاجات ارباب
 و نجاتند و صابر خاتم بعثت لایت نبوت و پیوار
 پیاده امامت و خلافت با دی شمع شیار
 چراغ خلوت یقین که اگر نه فرمان چشمه پارتیج بحر
 ایستادن پیرانی ریاض شریعت مله روان
 کشت بجای گل و ریحان زهر کیمیا سببان بن
 پیروز زمین می دید و اگر ز ابر بمان و بیانش پیا
 سر کرا

له

۵
 اما دو ایضا و بر اجرای احکام شریعت عرا
 افکند شایع دین چنان خشک که تو باشد
 بود که اشک رشک از دید و پیر می
 چکیده فصلوات الله و سلامه علیه و علیکم
 و امت پس می نایه و کفر نایه اما بعد از علم
 حروف امنه الله من الحوادث و الحروف
 مکتبه چند غریب در کایات جو که اسباب
 حد و ثبات آن از نظر نینده گمان پوشیده و
 پنهان می باشد بخاطر قاصر رسیده
 بود و گاه کاهی خار حار ایمنی در شایه
 ضمیر مکرر می کرد که ان نبات افکار را

بهمن نمیکند فروشنده پندار فاسد
 ولادت با چادرت بر روشنی چراغ اقبال
 دلیلی شبهه یوز و فرورفتن دریا پس او بر
 آب روی بان بجاک ریخته دلیلی دل افروز
 و نعمی موفور و ساسی نامحسوس برال اظهار و عذر ابرار
 بر کشتان بر نجاه و عیسان را مدح حاجات ارباب
 و ساجده خسته صابر خاتم النبیین لایت نبوت و پیوار
 پیاده امامت و خلافت با دلی شمع شستار
 چراغ خلوت یقین که اگر فرمان چشمه پارتیج بحر
 اسپارشن پیرانی ریاض شریعت مدد روان
 کشت بجای گل و ریحان زهر کیمایی سبتان بن
 پیرزمین می دیند و اگر ز ابر بان و یاسا نشین
 سر آید

امداد

امداد و امداد بر اجرایی احکام شریعت عرا
 افکنده مشاع دین چنان خشک که باشد
 بود که اشک رشک از دیده پیراب می
 چکید فصلوات الله و سلامه علیه و علیهم
 دست السحری سیه و کھر ماسیه اما بعد راقم
 حروف اندامه من الحوادث و الحروف
 مکتبه خند غریب در کایات جو که اسباب
 حدوث آن از نظر منیده کان پوشیده و
 پنهان می باشد بخاطر قاصر رسیده
 بود و گاه کاهی خار حار ایمنی در شاپا
 ضمیر سکه کل میگرد که ان نبات افکار را

۱۵
لباس عیارت در کرد و نظر ارباب تیر جاده
دهد با پاری زور کار و حوادث لیس هزار
ازین غریب لایق عایق می شد و اگر می گاه
اشغال کونا کون شاخ و برگ نهال این
ارادت میوخت و پوزن الام دهن دو
فنون دامن مت را بر پادشاه عید بخت
خس الام سادری لوفیق الهی و اغتایید
ناستای شیخ اعلی سکته و در این کسب انفسه آمد و
چون این پادشاه در زمان دولت و ایام سلطنت
قمران زمان فرمای تا لایم جهان خان
سکندر غلام در ایران خلاصه تلخیص هفت چهار
ستج مجبوعه لیل و نهار سلطان پادشاه تفرین

ویر

۱۶
صاحب قمران جد بوجها سلیمان مکان با نیا
خوشید طلف ما سید بخت بهرام صولت کیوان
زفت شری نظرافت بخت عطر دزدید
دریا دل ارم مخمل کان و پگاه فلک بگاه
غره ناصیه دولت و بخاری قمره ماصره
حشم و تاجدار سی فروغ و دودمان صفوی
چراغ خاندان مصطفوی سرانده اوزک
مرو زنده و مرگ زنده سپهر بر و زمان
و کشور کشایی برانده پسند سلطنت کیسی خند
وارث باج و دهم چارس جور و بخت سلیم
در عهد اتصاف و محبتش حیدر از جور
تیو کریان ایت حبس کثیر تر زره با نیا

۱۷
ایبو کریمان وین تویش پناغیردی اصحاب
زور بقوت بازوی ناتوانی در تاب
از دست بجاک افتاده کانل ارباب
نجات و غر و کج باب اسبان در بارگاه
جلالتش علقه بندگی از مهر و ماه در گوش
کشیده و دریا در روز نوانش کشول
از زورق و سفینه بدوش زهره و شبنم اگر
هم محیط اعظم است از بیت جویبار شمشیرش
اب و مملکت مخالف اگر همه معمره عالم
از نیب صحرای شمشیرش خراب است و کره زمین
کوی میدانش و قرص منور جل کیرانش و از
تاب رخبر عدل دلبارای کرد و باب

در قمار

۱۸
بقید در آورد و بند و زندان چکار گشته و تاسیان
بفرجه حال خلاقی بیست ظلم و خیف بجا زشته تیغ
جو پیش که ارایش بازار وجود کرد تجارت این
دیار پرست و درین عهد که قاعده نوین کریم باز
کرد اند قاعده دریا نشینی کشی بیکت با وجود طر
تن گشتن از باغ قهتاب زیان نپسند و باحرز
هر استن وین وین از تیغ افتاب در پایه ان
نشد کردن گشتان افاق را بر عیوب و بر زمین
و سروران اطراف را دغ بندگی بر زمین باوشتا
ظلم که از ظلم بر انداز و ظلم نو از باذل عادل کل
جو کسل السطان ابن السطان ابن السطان النجا
قان ابن النحافان ابن النحافان شاه عباس الصفو

۱۹ الموصوفی بها در خان شاه خورشید منزلت عجیب
 پاسبان جهان و مرشد ناپس اسبان سمرکرده
 جانش چرخ فرایش دور رخ کاهش خشم روبرو
 صفت کفر فاشش شمر حق بار حق بکند ایش سبق
 طرز او بجا و هنر از ابر پیکر گرفت اسپند رطوبت
 پاسبان عکس نماید تا ابد برسد و مظهر باد اعلی الله
 تعالی لواحد علی الحاقین خلد ظلاله ماد است
 الحوادث فی الجوه کانیه و پس الارض مبیانه پست
 پذیرفت بود با الهام سز و شش غیبی و دلالت
 هدایت الاریح چنان نیاپس نمود این باده نایم
 نامی و القاب همیون گرامی پادشاهی ظل الهی
 مزین و موشح کرد که پسر فاکه پادشاه تاجه

۲۰ و بحر را همیون از کرد عین الکمال مضمون باشد و
 این پادشاه پاسبان بر مقدم و سپه باب مقدم
 و در و دو مطلب است مطلب اول در بیان طبقات
 هوا و خاک باید دانست که طبقات زمین بقولی
 چهار است اول طبقه خاک بسیط که در حوالی
 مرکز است حکم میا طایفه ان باعنا رطن و تخمین است
 و الا استبعاد می دارد که بقدر سلسله اسالی چند
 سلسله شند و از ارباب طب طبیعی میرون برده
 طبقه دوم خاکیت قمر ج باب که بخند رطوبات
 از روی زمین کل شده و طبقه سوم روی زمین
 و همین طبقه است که محل کون نباتات و معادن و
 حیوانات است که در متعارف آنها را موالید میده باشد

از این طبقه در زیر دریا است و بر خلیج
 است و در زیر آب به باشد آب خشک شده
 و بعضی سنگ شده و کوهها شده و اما کوه
 چهار طبقه است طبقه اول هوایی است و مختلط
 که از آنها حاصل میشود و حقیقت بخار هواییست
 باستانی ایلی اینچه حرارت چون در آب بیشتر
 میگردد اجزای او را گرم میباشند و متفرق میگردند
 بجهت اینکه در وقت حادث می کنند و اجزای او
 در قبول حرارت مختلف است و اینچنین حار
 نزدیک است که گرم تر است و پس بکوه و تقاضای زیاد
 خفت از اجزای دیگر که هنوز انقباض خفت است
 کرده اند جدا می شود و بعضی از اجزای او که گرم تر است

و این

دیگر شد بدتر باشد بهو انطباق میشود و این هوا
 یا هوایی که مجاور آب باشد با حرارتی که از
 مجاورت کوه کرد و بهصورت اجزای انقباض
 می کنند و مراتب معهود بحسب اختلاف حرارت
 حرارت مختلف است و حدی صایب از شادمانی
 در یک در جوانان و عسیران بحقیق و حقیقت آنچه
 مذکور شد تعقل میشود و بعضی از فضلا در پیاله
 که درین باب نوشته اند مقاله ایراد کرده اند
 قلعش نباید نمود بخار بحقیق همه است و بسیار
 کپان نداشته اند که بخار است و نه هوا
 بلکه و ابطه است میان آب و هوا از حد ایلی گشته
 و بحد هوایی نرسیده و خواجیه امام مظفر شیرازی را که

خوانند اینها را
 استعصاف

در علم ریاضی در روزگار خویش بی نظیر و شایسته
 بود و همین تصور است و بود و است تا در آثار علم
 که نام خسر الملک در ریاضیست که در اینست باین معنی
 که در اینست که بخار متوسط است میان جوهر آب
 و جوهر هوا و این پسند است که بر آن بزرگ زنده است
 در علوم حکمت بر آن نام نهاده است که صورت چون از
 چشم غارت خواهد کرد یک دفعه کند به بند ریج که
 جوهرت قبل حرکت است و در دین و تقصیرت
 پس اگر صورتی از اینجا غارت کرد و است خود
 هیچ حال آب نماند است و اگر از صورت چیزی
 بخار ماند و است خود جلد ماند و باشد که آن صورت
 بعضی نیست و این مختصر احتمال تقریر این گفته هم برین قدر

انفرد

اختصار کرد و شد است مقاله فاضل مذکور بجای
 که در آن پالان نوشته را تمام هر حرف گوید که درین
 مقاله از پس و چه جای بنامش است اول آنکه
 گفته است که بخار بحقیقت همه است چون
 نیست بلکه بخار مرکب است از آب و هوا
 چه قطعه بخار که بصحرا بی اعطاله کرده باشد
 بسیار واقع میشود که او می از میان آن
 میکند و خاکند در صحرا با اتفاق می افتد
 جامه و بدن آن شخص انقدر تری شود که
 محسوس شود پس این دعوی بآن میماند که گویند
 در دریا سیاب غوطه خوردیم و جامه و بدن ما
 در اصل نرشد و پس عقل و بحر بکلیت انفعول

بنماید و غالب ظن اینست که درین عبارت
 سیاه و سپید و آمیخته و مراد است
 که اخرا ایابی و هوایی با هم مخلوط است
 و هم آنکه حکایت که مراد خواهد بود که گویا
 کخته بخار و واسطه است میان آب و هوا
 این بود که بخار ز آب صفت و نه هوای
 بلکه مرکب است این سخن جهت آنکه اکابر
 این فن مذکور پخته اند و تفسیر و ملاحظه برین
 این است پس بجا است آن تصریحی که دعوی کرده
 و کخته که خواهد بود این معنی تصریح کرده
 و اگر این تصریح جای ذکر بودی بایستی که بجا
 را فصل نمودی زیرا که هر کس اعراض و دلی

پس سخن اکابر داشته باشد باید که ساطع و کل
 از این است که تا مردمان اند که خلل در بجا
 واقع شده و انصاف دهند و گرنه گاه باشد
 که خطا از تعرض افتاده باشد و نداند و کم
 مرغایب قول اصحا و آفته من الفهم یقیم سیم اینکه
 گویم برقی در سیم که خواهد بود که از واسطه
 اراده نوع دیگر کرده باشد که غیر عصار
 اربع باشد بطلان حرکت در جو هر ضرری
 باین سخن در دو صحت آن نفی پس آنکه گفته
 صورت طبیعی چون اجسام غارت خواهد کرد
 یک دفعه کند و بتدریج و دلی باین مقام داشته
 باشد بیان این سخن اینست که هر گاه گویم که بخار

نه صورتی دارد و نه صورت هوایی بلکه
 اول غارت کرده و ثانی حاصل نشده ملک
 می آید که بخاطر این دو صورت داشته باشد
 و بسیار ظاهر است که بخاطر صورت آتش و
 خاک ندارد پس صورت پنجم داشته باشد
 غیر این صورت پنجم را پس گوئیم مطلقان حرکت
 جوهری یعنی اینکه صورت از جسم آید که دفعه
 غارت کند نیست پس ضرری باین مطلب ندارد
 چرا که ممکن است که صورتی را دفعه که داشته
 باشد و صورت پنجم را پوشیده چنانکه نماید
 غارت صورتی و پوشیدن صورت
 هوایی می گویند و خرافات اگر صورت پنجم

بیضه

اول و دوم

وجود داشته باشد بر قدر پنجم خطا خواهد کرد
 این خواهد بود که بصورت پنجم قایل شده و بکار
 حرکت در پنجمه نفعی ندارد چرا که بعد از غارت
 جوهری و قبل از حصول صورت هوایی خواه
 بر سبیل ترجیح بود و باشد و خواه دفعه اول
 بصورت پنجم که وجود ندارد و لازم می آید این
 بنا بر آنکه پس گردیده شد باطل است و او
 اینکه گوئیم جسم به و تخصیص معلوم شده که بخاطر
 آب و هواست و حد پس صحیح بعد از اتمام
 نظر بدان حکم بکنند و مناقشات دیگر در حکم
 فاضل مذکور است که این مختصر کنایه اش آن ندارد
 بر همین قدر اخصار کردیم باز اندیم بر سبیل

۲۹ پس گوئیم چون طبقه اول هوا مانجا را میخوا
کسب برودت کند اما از تاثیر شعاع آفتاب
که از روی زمین منعکس میگردد در اثر
در و حادث می شود و برودت رو
بقصان میکند و تجربه معلوم شده که شعاع
آفتاب احوال حرارت میکند و دلیل
برین کیفیت تاثیر مایه محسوسه و این حرارت است
و حکایت آن مشهور است و از اسباب معلوم
می شود که انعکاس را همیشه بی ریا ده از
اصل شعاع است و ظاهر سبب این بود باشد
که در صورت انعکاس شعاع تراکم و در هم
می باشد و تاثیر آن اضافه تاثیر اصل شعاع گردد

و کلاه

۳۰ و کلاه باشد که وضع انعکاس بر روی
که از اصل شعاع در جهت باشد و باز در حاتم
تراکم بر یکجای و مس شود و چنانچه تجربه اصحاب
مرا با و مناطقه برین بر بعضی مشاهدات اما
دوم طبقه هوا طبقه است بر بالای طبقه اول
و سبب دوری انعکاس شعاع آفتاب و
کمتر می رسد و ملین جهت برودت این طبقه شدید
باشد و او را کرده و میریزند و طبقه
سیوم هوای صافیت و بیاضیت نزدیکتر و
عکس آفتاب بخارید و بخار سپ و طبقه چهارم
بالای این طبقه است هوایست باو خان و در هم
چند و دای که از زمین برخیزد ازین طبقه و در

و اگر که آتش که بر بالای این طبقه است متعلق
 خاک که قبضه با و کرده و خواهش طلب و هم
 در اثبات تغییر صورت عناصر و اطلاق
 بعضی که از آن بگویند و پیا و تغییر کنند باشد
 که تا به شعل افاب و غیر آن باعث اطلاق
 میشود و گاه باشد که بعضی از اوضاع علوی
 را نیز ناخاسته تاثیر در آن باشد که علم ما بدان
 احاطه کرده باشد اما تا به شعله و آتش و
 مثل آن بحسب فغان معلوم است و بر آن
 اثبات اطلاق است که چون بی درمی و کوه
 آتشگران در دهند هوایی که در آید و چون کوه
 است بر حسب گرم شود که هر چه در و واقع

نمودن

شود آتش دیگر و هر گاه آتش که آتش شده
 بار دین بر دارد و بسیار بگوید که وقتی شدید
 بخوبی که رنگ آن پر خ بر آید و بعضی خبر که آتش
 آتش بگوید بر آن دارد و آتش در می گیرد و نام
 حروف که در شده کرده بر باره بی که بشود
 بر زمین گذاشته اند و قسم دیگر از بی که خوف
 نیست بر و فایم کرده اند و و پس نبوت بر و
 تحریک آن کرده اند آتش از آن حاصل شده
 و طایس پس و شب آن که در باستان پرف
 کنی بر طایس هر آن قطره پدید آید و اگر آن طایس
 باشد بر لبای آن نیز قطره با طایس شود و اگر
 آن طایس بر روی بیخ و غیره بکوس کند از زمین

طریق قطره با طاهر شود پس شخص که حصول قضا
مذکور به بیل ترشخیت چرا که آب بطبع با
بالا نیاید و اگر آب گرم بجای آن در کوزه کنند
بایستی که بطریق اولی آن قطره با طاهر
چرا آب گرم لطیف و پست حرارت به بالا
آمدن و نیز نمیند و رینماید که از طرف پست
آب پیرون ترا و بلکه پست آب که چون هوا
در تابستان پست حرارت لطافت پیدا کرد
و خرمای کمی لطیف بود و باشد زود قبول
موش می کند و خرمای در تر قبول بکند از جهت
هوای مجاور طاهر در تابستان زود تر قبول
می باشد و در زمستان و گویند که اگر آب

در کرم

۸۹
و آب گرم در زمین ترند آب گرم زود تر بخندد
و آب پسته و دیگر تر با بشرطی که آب گرم را که اند
تا پست شود و بعد از آن سرد و را در جای که تا پست
شدید بود که از زمان طاهر شود که که ام زود
بخ می کند و بخین اگر برادر کوزه نکند و با قلاب
بگذارد شب زود تر پست میشود و پست با آب
در قلاب که است باشد چنانکه در کسیر باشد
آن غیر آن معمول است و آب نیز هوا منقلب
و این جسم به خاص عام را معلوم است که آب
نیز منقلب می شود چنانکه چشمه مراغه و آنکه
زمانی پست مرم می شود و گویند در غرض
موضع است و در آن موضع چشمه پست که قطره

قطره آب از آن فرو بچکد و فی الحال پسند
می شود و خاک نیراب تنقلب میشود و کیفیت
آن از اصحاب کیمیا و کسیر حکایت میکنند و
پسبب تاثیر آفتاب و گرمی هوا در اجسام رطبه
بخار حاصل میشود و در چینه های خشک خان
حقیقت دود و دخان اجزای آتشی است که
باجزای ارضیه کثیف مخلوط شده و هوای گرم
با او در آمیخته و دخان بخار پسبب حرارت
ببالا صعود می کند و در بومش می گردد
باب اول در سبب پدید آمدن ابر و باد و باران
و امثال آن برق و صاعقه ساید است
که ابر بخار است غلیظ که اجزای آن با هم مربوط و

باب اول

نموده

و منتهی گشته باشد و پسبب پدید آمدن او است
که بخاری غلیظ کثیر اندو از آبهای دریاهای
آن زمینهای نمناک صعود میکند و ببالا بر می
آید و اگر حرارت او بسیار باشد از طبقه اول
هوا بگذرد و بطبقه دوم رسد که گرم تر است
و بنحایت پسبب و چنانکه یاد کردیم و پسبب پسبب
در رسم و سکنای شود و قوتش و گرانی پیدا
کند و بر ابریل تجربه بر ظاهر است که پسبب چنانکه
را که از هم متفرق باشند در رسم و یکجا جمع کند
چنانکه سرچشمه پایل و مانع باشد و هوای بار
رند و منعقد شود مانند ابر و روغن و
مانند گل و لک و حرارت بر عکس اینست

ادبی در هوای گرم پست فایز اعضا
و اگر آن چیز می ماند و در هوای سرد متخلل
و یک چیز می ماند و چون آن کارها اتفاق
کند از برای مانی که در نجاست یکجا جمع شود
و بحسب اختلاف اجتماع آن اجزا مظهر با برکت
و کوکبتری باشد و اسباب این اختلاف
نامحسوس و از جمله اسبابی که آن تواند بود
که اگر برداشته باشد و نجار لطافت مایل
اجتماع را داده باشد و قبول درسی و تکاثف
بیشتر کند و اگر نجار غلیظ باشد و بر صعیف
عکس و تفصیل اینرا کلمه خدای دانند پس
بشرع در آنچه بعمل ناقص و قسم قاصروی در آید

در نجار

پنجه کوی و کاه پست که هوا لطیف است و بر دست
و شایسته است برده هوای لطیف نخل نجار
شود و نخله کرد و دست درج در رسم شود و
تقاطع کند لیکن نجار از جای دیگر را نجاریا
یا از زمین صعود کند و بهین سبب آدمی که هوا
بس لطیف است چون هوای سپهر که خارج قضا
دین است میرسد نجار محسوس میشود و در میان
محسوس نشود چرا که نجار نمیکرد و یکم که نفس
در جوف نجار لطیف بود و باشد و چون رای
در سپهر متکاثف شود و بحسب در آید و در هوا
گرم متکاثف نشود یا تحلیل رود و از آنجا که
شد سبب حدوث ابر و باران سه دو معلوم

اما سبب قطره قطره فرو دادن باران اینست که
بخاری که او را انداخته اند که با لارود
ملکه حکمت الهی خدای تعالی کرده که تدریج شود
که اگر قطره با لارود همیشه یکبار بغیر
شده پایین آید با لارود پس غلیظی می رسد و
چون در پایین رسد شود و تدریج با لارود
و پس کمین تر شود و پایین آید آن ضرر رساند
و ممکن است که اجزای باران بعضی از بعضی با
لا تر باشد و آنچه با لا تر است دیر تر بر زمین
رسد و آنچه پایین تر رود و تر و سافاتی نیست
میان این دو سبب اما سبب پدید آمدن
برف است که گاه باشد که بر دشت پیا رشید

باشد

باشد پیش از آنکه اجزای بخار با هم جمع
شوند و قطره حاصل شود و بعد که در دو هر چه
از آن اجزای هم تار و ملتزم باشد یکدانه برف
شود و باعث اختلاف اسکان او را و جود
کفته اند یکی آنکه در وقت پایین آمدن اجزای
او بر هم نشیند و خاصه که در هوا با دی باشد چه
ان باد آن اجزای را بر او ضلع مختلفه با هم جمع
کند و شکل های مختلف پدید آید که در دو و هم آنکه
چون بر باشد پدید باشد اجزای برف متشج و
فراموش شود و اگر آن فیه ای از همه قطره
یک نیت باشد شکل کرده و در ظاهر
کرده و اگر بر یک نیت باشد شکلی

مختلف پیدا شود و اما سبب بخون نگرک
 اینست که چون قطره باران منعقد شود پس
 شدیدگی در غایت شدت بود از آنرا دریا بگذرد
 فیرده و بخمسید باز در وقت نزول
 قطره باران قدری برودت درو باشد
 هوای پسید و حرارت خاصه از آنرا احاطه
 و برودت ماطن او میل نماید خاکه فاعده نیت
 ضد ارضه دیگر تعاضای آن می کنند و بدین سبب
 فیرده و بخمسید شود و بهین قاعده سبب گرمی
 حجرها و خانه بادریاستان بوقوع صبح و عصر
 آنها بوقت پیش از طلوع و بعد از غروب معلوم
 که اگر کسی باره برف در دین گیرد مانند برف

انوار

از همه جانب آب شود در آنجا سبب پدید آمدن
 پارچه بخی بود یا قریب پنج و بهیج وجه بر زمین
 نداشتند باشد و تحقیق این قاعده تمام در کوه
 است و سیاق این مختصر نیست ندارد و گاه باشد
 که بخاری از زمین جرسید و کم حرارت باشد
 و بسیار باران و پس اگر این بخار ماده
 داشته باشد گاه باشد که به اندک برودی فصل
 شود و نزول کند و از آنستند خوانند و گاه است
 که برودی شدید بومی پدید و مثل برف چری برود
 زمین ظاهر شود و از اصفی کوبند و سبب صقیع به
 شبنم چون سبب برف است باران و این
 در اوایل کسریا پدید باشد و اگر ماده بخار عظیم باشد

گاه باشد که ابری شود و نزدیک زمین با
ران حاصل شود و در کوپستان مانند این بسیار
دید میشود و شیخ ابوعلی گفته که من در کوپستان
طوس و طبرستان اشغال این بسیار دیده ام
بجاری دیدم که بخاری صعود کرده و بر بالای قریه
در میان دو کوه بود و منقصد مانند پیر کو
که بر روی طرفی که از دهر که بر سر کوه بود
در افات بود و سه که در سیه بود و در زیر
باران کاه باشد که از این بخار ابر باران حاصل
نشد و بر روی زمین پهن شود و از این بخار
و پس به و شاد و بار و قسم است قیام اول
الکوه اکاهی از ماشین جودات استخفیل شود

بجاری

یعنی حجم و مقدارش زیاد میشود و الی که چسبی از
خارج با و مضاف شود و کاهی از تاثیر رودت
نقص و کفاف شود یعنی بخش کمتر از آن شود که بیشتر
بود و بی اینکه خری از وجود شود و بر بان این مرد
مطلب کنیم در ضمن شالی بهوشن بر چند از وضع
بسیار خارج باشد اما کمال می گویم که آب یا
مایه دیگر که در طوس می بینند و آن طرف
نهایت پستواری بود و نیک احیا ط کنند
پسامات و منافذ داشته باشد بلکه در نهایت
و حصار باشد و پیر از این پستواری کند که احاطه
و خال چسبی غریب در و زرد و در آتش که آید
و بر افروزد و مبالغه در آن کنند آن طرف البته

شکافه می شود و درین باب پس بی دیگر تصور
 نتوان کرد مگر اینست که مقدار آب زیاد شده
 مشابه که در آن ظرف کجیده اما چنانکه در آن ظرف
 ترکیب تمام آن آب بیرون آمده و حد پس
 صائب را در جوشیدن آب در یک پخته
 که از یک بیرون ریزد کیفیت اما نکات
 پس گوئیم که اگر فایه را در پیمان برآید
 کند و در یابی بغایت پیرو کند از شکاف
 نیست که اول روی آب بیخ می بندد و بعد از آن
 ممکن نیست که هوادر و نفوذ کنند یا آن قدر که
 بیخ بسته از موضع خود حرکت کند پس برادر
 شدید باشد خواهد که ماتی ابر انبساط پیدا کند

و اگر انجا

و اگر انجا و آن آب صورت بندد و کوچکتر شود
 و قدری از مکان آب غالی ماند و خلل را محال می
 دانند و اگر ممکن نیست باشد تجربه معلوم شده که بسیار
 عظیم دارد که با افضای طبایع تفاوتی
 کند پس هر قدر که از آن آب منجمد شود باقی آب
 بر ضرورت استیاضه متخلخل گردد و ممانعت و
 مضایقت از انجا کند و اگر سر با یار زوای
 بالضروره منجمد شود و اجزای افتاده را خود کشد
 و الاغلا لازم می آید هیچ جسمی که نیست که بجای او
 را بگیرد و این سده شدن فایه بکافیه شود
 اما خیلی برای شدید باید که تفاوت با طبع ملک
 زیادتی کند و احتمالات دیگر که درین موضع گویند

۴۷ نجات دورت پس حق بافرقه شایسته
 که تخیل و تکلف قایل شده اند و آنچه اشیا را
 منقول است که تخیل را عادت از دخول اجرا
 لطیف در پی تخیل می دانند که ان از خارج
 ملحق می شود و در صورت تکلف با تفصیل شایسته
 اجرا قایل شد بسیار بعدیت و این سخن را
 آوردیم که از تخیل بدان خصلت با فیم پس بر
 مطلوب رویم که گوئیم که هوا اگر تخیل شود و بعد
 زاده گردد در موضع خود نمی ماند و ای مجاور
 که نزدیک او باشد دفع کند و براند تا جای
 برای خود واکند و آن هوای مجاور نیز هوا
 نزدیک خود را دفع کند و براند و همچنین باد هوا

۴۸ توج حاصل شود و او را دورت بداند
 چنانکه ابر آنرا یک اگر کند او دورت و تحریک
 و تر و دند کند و در قی این او دورت و
 ماند و همچنین اگر تکلف شود و مقدار شش کمتر
 کرد و پاره از کان او بی شغل ماند و هوا
 نزدیک او ماند و جای او را بر کند و هوای
 عامی هوای دویم گیرد و برین قیاس پس با توج حاصل
 شود و ازین سرد و با دسم رسید و قسم دوم آنکه
 بخاری که ابر از آن حاصل می شود به بالا رود
 و در کوه زهر رسیه ما او را براند و فصل شود و بر
 و برست سر ماه تر این باد و هوای را که بر کوه
 ان واقع بود باشد دفع کند و براند ما هوای

در آید و گاه باشد که دفانی عظیم از عالم سطحی
 ناید و بدین سوره مذکور نقل گردد و با این اعلی
 و قوت عظیم این آیه و موج مذکور حصول پیوند
 و انسجامی نوعی با ارجه علوی بود و میشود که این بخار
 لطیف باشد و چون از زمین برخاست باندک حرا
 بهو متغلب شود و جوهر هوا زیاده شود و زیاده
 هوا موجب موج آن شود و همچنین بخان اگر لطیفی
 باشد باندک تطبیق گردد و حاصل شود و جوهر هوا
 گردد و بدین سبب هوا زیاده شود و بتوج در آید
 حدوث و عداوت که بخار و دخان با هم انجمن شود
 و چون بکره زهر رسید بخار باعتبار تعلی که پیدا کرد
 همان مقام بایستد و دخان چون حرارت بیشتر دارد و زود

از این

پس در نشود و نیز سبب پیوستگی که دارد کیفیت که داشته
 بدین آیه از وایل کرد و در چشکی این غایت دارد که
 اشکال و کیفیات را نگاه دارد و مکمل از و که زود
 زایل شود و با این جهات که قیوم به بالا تر شود و این بخار
 که اگر کشیده افتاده است برسم در دما را به بالا سید
 و بحسب حرارت و سرعت حرکت دخان و قوت و ضعف
 بخار در مقاومت او از بای مختلف از آب معدی
 گاه باشد که این عان از درین و شکافین این بخار
 آید که اگر بسیار غلیظ باشد یا دخان خندان گرم باشد
 و زود تر نفوذ شود و میل بر این کند و اگر از بالا بخار
 نفوذ با او مدافعت کند و پیوستگی خویش را از انداز این
 میل زیاده شود و بخار را بر در و اگر بخاری تازه

زمین بر خاسته باشد و در انجا می شود و نزول
 این وان بر هم خورند و اصطکاک و مصداق عظیم
 در گیر و دهم بر پائید و از بی هویت که بود
 در یک از این صورتها که گفتیم ارضا دست نجم
 کو فتن بخار و دغان کا پست که آتش در دغان در
 گیر و خاصه اگر ماده کبریتی یا دهنی در دغان بوده
 و چون ماده لطیف باشد آن آتش در دم خاموش
 شود و از ابرق خوانند پس ظاهر است که برق
 رعد و جو دیگر چند رعد بی برق ممکن بوده باشد
 و باعث بر آنکه گاه برق دیده میشود و صدای رعد
 بگوشش میرسد و کا پست که بعد از دیدن برق
 معتقد به سمع می شود اینست که تجربه معلوم شده

که از دور

که از دور رگای حسکت کو فتن زدن طبع در
 می آید و او را بگوشش میرسد و گاه بعد از آن میرسد
 و این بعضی در گاه رگای حسکت از آن است که آن وقت
 و در فتن است حسکت که اول آن در دغان می آید
 گاه بیک بیک و پسند آن میرسد و بعد از آن
 بگوشش میرسد پس معلوم میشود که او را بطریق دیگر
 و حرکت بگوشش میرسد و فصل این در کتب دیگر
 حواله است این مختصر حای نیست تا عیال شنید
 او از رعد ماده وجود رویت برق ماده در شنید
 پسند به بیسافت خواهد بود و چون مذکور شد
 که هر گاه ماده دغانی که برق از آن حاصل میشود
 لطیف باشد زود خاموش شود و گویم که اگر ماده

لطیف و کشف باشد نازل شود و احیاناً می شود که تا
 عین حق را بر صفت از زمین بالا کشیده باشد و نشانی
 دهد و افکند و همان می شود که ما را بهین رسیده و اینها
 ضایعه نامند و ما از زمین می باید بخواهیم پیدا کنیم که
 و توفیق اقدس و کشف لطافت و جریانی می نرم غفلت چون
 چشم و بند و غیره افکند و نشانی دهد و هر که بخواهد
 بدان فکند و بی طلب و مصاحبت میان ایشان و آنچه
 او را بپسور انداخته و بپوشد و برین یکدیگر میرای
 بر خاسته و بنوعی در گرفتار باشد از شعله آتش بگذرد
 اثر آتش در جویش ظاهر شود و چون ضایعه سر بر آید
 و از جانب احیای که رخاوت و پستی با اوست
 مخالفت و بدافست رخو و بگذارد و جویش پسوز و دورانی

کعبه

بر زمین بماند و رانند که شید و شیخ ابو علی گفته که
 سبب اختلاف او ان او را چنانکه باید و صحیح و
 معلوم نکشته و بعضی برینند که ان بعضی حکایه
 بی پس بی ظاهر حادث می میوه و بعضی گویند که از
 مایه اوضاع افلاک و الصالات کو اکب محسوس
 می شوند و در بر سر و وقتید و جو حقیقی و اشیاء
 نه خیالی از باب وجود صورتی که در اب و آ
 افند و شیخ ابو الفضل مندی گفته در تاجی که
 بنام فرمان فدر مایه مالک هند وستان
 جلال الدین الکبر کو رکابی پر داخته می گویند که مشا
 این شکر فکمان که را الهودنی بود خیالی پند
 چون نمایش صورت در اینه و اشرافان حقیقی

و چون آنکارند راقم حروف کو بد که اگر مراد
 پنج نش را لید اینست که اشراقیان مانند مایش
 صورت در ایندی دانند پس سهو کرده
 خوانند بود زیرا که انور بد کوزه و صورت
 مرات در نظر محققین اشراقیان میاوی است
 و فرقی نمی کنند از بدلی حس در امواج و جوی دار
 می دهند و اگر مراد وی این نباشد بلکه صورت
 ایندی و کمان مال را کمان است باشد که نزد
 اشراقیان کمیت پس در میان فرقی میان جنب
 ثنائی و انشائی شبیه بصورت ایندی که در آن
 نمی نماید چه مرد و فرقی درین شبیه رقیق بدلی جمعی
 هستند غیر فرقه اسرافیه که ایشان فرقی میان

کمان مال و میان صورت ایندی که از بدلی حاکم
 راقم حروف اشراقیان کرد و مشهور میان جمعیست
 که چون اخراجی بی درجو جمع شود و آن اخراجی
 یافته باشد و صیقلی شده بمنزله ایندی که در کجین
 بی که در مقابل او باشند در واقع و چون آن
 حسد اصغر و بسیار خرد باشد صورت درو
 نماید بلکه رنگ درو پیدا شود و آن همه از یک
 سفیدی و سیاهی پیدا میشود و رنگ زرد و ابل
 سفیدی میسر است و رنگ پرچ را شایسته
 میسر حضرت و سبزی فریب بر سیاهی است و
 شعاع افکار را که قیاس روشن است منزله
 فرض کنیم زیرا که روشنائی چون بر سطحی

و صافی افتد سفیدی از نظر در می آید و هوایی که
 احاطه بقصر آفتاب کرده باشد در روشنی
 کمتر از است و قطعه دیگر از هوا که بدین هوا محیط
 دیگر کمتر و طلعت نزدیک تر پس چون شعاع آفتاب
 که درین جهت افتد و این اجزا را لونی بوده باشد
 که تاریکی و سیاهی نه در کرب سفیدی و سیاهی
 خواهد بود و چون طلعت اجزا است شعاع کمتر از
 و قدر معتدله ندارد و عمده ترکیب سفیدی خواهد بود
 یا اندک نمک ری که از طلعت اجزا نامی شده
 ازین کرب رنگ زردی حاصل شود و بماند
 از اجزای مذکوره که شعاع آفتاب در وسط
 نشود بلکه شعاع بهوای محیط بقصر آفتاب

افتاب

بکسر

نخکس شود طرف سیاهی و طلعت آن بیشتر خواهد
 بود چه اجزای او همه متساوند و طلعت تاریکی
 در صورت اول عکس آفتاب و شعاع او در آن
 دیده میشود و در صورت ثانی عکس بهوای محیط
 بافتاب و شعاع ثانی اضعف از اول است بنا
 برین لونی مرکب ازین هر دو بجانب سیاهی کمتر
 خواهد بود و لونی که این صفت داشته باشد لونی
 سرخی خواهد بود و چون وضع اجزا بر وجهی باشد که
 شعاع بهر که از آن نخکس میشود نه بجزم آفتاب
 و نه بهوای محیط بافتاب بلکه بهوای او و مرکب
 در روشنی کمتر از است و عکس او در اجزای
 افتد جانب طلعت و تاریکی از هر دو صورت است

عاقبت همیشه خواهد بود و ولون حاصل از خنک
 نسبت بر روی و پیرخی کرده بجای پایبانی
 خواهد بود و اینچنین بودی سبزی و حضرت است
 بعضی اعتقاد میکنند که اندک چون تاجیه علی بن
 زرد یک شمس است و الکاس قومی تر زردی نماید
 و حاجت فعلی چون و تر است الکاس
 قوت ندارد و ارغوانی نماید و میان از رگب
 این در رنگ و اختلاط ایشان بنه کند نانی نماید
 مخفی نماید که یکد ام از این جو چو نک صحت ندارد
 خیال مختص می شود شیخ ابو علی و شفا النص
 داده می گوید که منی چه اختلاف را فهمیدم و
 اینها که می گویند و قوی داشتی باینکه اجرا

قوی پس از رنگی رنگی متدرج فعل شدی و نیز
 تولد بنه کند نانی از پیرخ و ارغوانی معنویت
 و مناسب است که از این و پیرخی که صافتر از
 ارغوانی و نیز تر از پیرخی اول باشد متولد شود
 و کندمای از زردی و پیرخی یا گودی و نالی
 این متولد شود و در شفا و جو و دیگر نقل کرد
 و تزیف نموده چندان نماید و در فعل آنها ندیدم
 و پس استند است قوی پس اینکه الکاس شفاع
 از بیم صغیری بحر می که در مقابل آن بوده باشد
 مشروط است باین شرط که وضع مراد بر وجهی باشد
 که زاویه که از وصول شفاع بطبع مراد حاصل
 شود و زاویه دیگر از الکاس پس حاصل شود و نیز

ناید که حاصل

۶۱
 هر دو برابر باشند و مراد از زاویه شعاع زاویه
 هرگاه شعاع و اصل بر بی را بنیسط فرض کنیم و شود
 از مرکز بر سر بی و از آنجا که بی از موضع عمود و بیض
 اتصال شعاع و اصل کنیم میان خط شعاع و این خط
 از بی که وصل کرده ایم حادث شود و همچنین اگر
 خط و اصل را از بی که کنیم از طرف مقابل
 عمود که از خط شعاع در گذر میان این خط و اصل
 اخراج کرده ایم و میان خط انعکاس و بیض
 جهت عمود زاویه حادث شود و از آنجا
 انعکاس بنماییم و عبارتی دیگر عمودی از موضع
 وصول شعاع بر بیض بنیسط شعاع اخراج کنیم
 و باید که زاویه مابین شعاع و اصل و شعاع انعکاس

معمولاً

یکدیگر را خالی از اشکال نبوده و باشد و صاحب
 موافقت گوید که بعضی از فضلا زمانیکه در علم
 مرتبه عالی داشتند عوی بطلان این تجربه و پس
 می کردند و الله علم بالصواب سبب حدوث ماه
 که از این پس بی خبر می ماند گویند یکبار که ماه در
 میان ایشان بود و میان ماه و ماه ابر یکی
 و لطیف حاصل شود و لطاف و شباه بود که در
 دیدن قرص ماه و رسیدن را و بر زمین مانع شود
 اجزای بخاری این بر صفتی و زوایش را فیه باشد
 هر چند وی از او که موضع سابق باشد یعنی بر
 وجهی افتاده باشد که خط شعاعی از او بر
 انعکاس تواند شد و آن ضرور و روشنی آن

در وی نمایان کرده و نه عکس این اجزا در دست
و احتمال دیدن جسم مادی در خاکه یا بقا
کفیم و چون این اجزا بعد بر همین وضع باید که باشند
بر محیط و ایره موم که محور شش و اصل بیان
حرم قسم و هر که بر نظر باشد باید که واقع شده باشد
و بنا برین که این جسم اینز یک یک دیگر موا
واقعند و ایره از اینها معلوم میشود که حقیقه
مال عبارت از اینست و بیان این ایره خالی
از آن ناید که مشط العکاس نیز قسم در موقوف
نست چرا که از بر اصل جسم دیده میشود
نه عکس و پس مال نبود مگر از نا و از لطافت
خوانند و سبب ندرت و اینکه مال از اینجا

باقی

رقیق لطیف که مانع رویت نباشد حاصل شود
و حرارت شش خنثی بر راز و تحلیل پیدا
مال شش دلالته بر این است که مال
قریب حرکت خلی رطوبت و بخار می نماید
هو باشد تا پس او را تحلیل نبرد و باعث
رویت مال شود و اینجا مال بر مال ای دیگر
دید میشود هرگاه دو ایره موقوف بصفت
در هوا باشد و بر مال ای دیگر باشد این
پیدا شود و متخانی که با اقرب است هم مجب
واقع و جسم مجب و تاعظم خواهد بود
و بعضی گفته اند که هفت مال در بالای یکدیگر
و شش آلود علی اینرا استعد شمرده و نیز گفته که

در آشنایی پال پیصد و نو دو کم از بخت
باله نامه دیدم بالوان پس و قرح و دیگر
ناقصه و بعد از آن بچندین پال له دیگر دیدم
که در پیش که اندکی رنگ تو پس است و
باله دیگر دیدم در همان کرد که رنگ تو
و قرح داشت و تو مخصوص و زیت در
هم دیده شود و در آنم حرف در خوش
و قرح دیده و گفته اند که بسبب رقر دیده میشود
و ممکن است که این که در سخنای عظیمی در گفته
باشد دیده شود چنانکه در حیات باغی
چراغ دیده می شود بابت سیم و زلزله
و پیدا شدن چشمهای آب پائین است

بسم

کار

نخار و دختان مگر شود و چون مگر رایت در
زیر زمین موله شود اگر آن زمین صلابت و سفت
داشته باشد و منافذ و پسمات در و کم باشد
مانند زمینهای سنگ بوم بخار و دختان در
محو پس کند و راه بد شد نماند و هرگاه ماه
او بسیار باشد و حرارت هم قدری بادی
داشته باشد از راه بر آمدن کند و چون
زمین صلابتی دارد و منافذ مفقود است راه
بر آمدن پس و باشد پس توت کند و از
و اخلاص در زمین پیدا شود و اگر زو زمین را
و راه بد شدن پیدا کرد زلزله پاک میشود و اگر
مدتی مدید زمین لرزد و است و باید و کا میشود

۶۷ که نزد دشت زمین حرارت او را بکشد و در میان
 ساکن شود و زلزله بر طرف شود و بیشتر زلزله
 در کوچه ستانهای باشد و در زمین شور و ناک
 و در میان غیر آن که پیوسته در خاوی و شایسته
 زلزله کم واقع می شود و بکلمه مسلمانان
 زمین کشیده است و دفعه و راه بدو در دینار
 در اینجا که محسوس می ماند و گاهی است که این ماده در
 اجزای زمین که زیر آن متخلخل است بالا می آید
 شکاف تر و گندم و او از می از آن بکوشد
 و یا آنکه خواهد که در اجزای شکاف حرکت کند
 زمین بلرزد و پیش از آنکه زمین بلرزد و او
 از آن بکوشد پس بدین توجیه و از دیگر بکوشد

تاملاتی

۶۸ تاملاتی اضطراب احتیاج اجزای زمین بسیار
 است که بعد از زلزله با جسم رسد زیرا که
 چون بخار و دخان شدت از زمین بر می آید و هوا
 بتوج در می آید و گاهی می شود بعد از زلزله
 سکافت شود و آب روان گردد و چنانکه بعد از
 این بیان خواهیم کرد و گاهی آتش بر می آید
 و پیش از آنکه دخان که در زیر زمین محسوس
 است و پیش از چسبیدن یا اجزای گریخته داشته
 باشد و حرارت بسیار با او باشد و چون شد
 و قوت از زمین می آید از شدت حرکت و هم
 این اجزای ارضی که بر هم واقع شده حرارت
 عظیم هم رسیده آتش بر می آید و شعله کشد و احتیاج

ان باد و غلط و رقت پرعت و بطو انطا و کشت
 شدن ان اشن دست هم دهد و از جمله اسباب
 اتساع بدن از زمین نیست که اجزای کبریتی اند و
 و تری غلط و مانند ان در زمین بود باشد و چرا
 مغرطی در ان زمین جوفان باشد و ماده بسیار
 و پی در پی میرسیده باشد پس ان زمین اشن در
 گیرد و هیچ باز خاموش نشود و اگر بشود باز گیرد
 و در باد که به که معدن غلط است زمین است که همیشه
 مانند نور در اشتعال است اگر در ان جوالی
 اندکی حرکت اتساع می یابد و بعضی از فضلا گفته اند که
 چون خاک کوستان و پس منی پیدا می کند گاه باشد
 که ازین همه متخل شود چه سارقی با اعتبار بخار در

زمین پیدا شود و اجزای حیران اشن در گیرد و
 مردم خیال کنند که ان بوست از ایمان آمده و اینرا
 کرامات صاحب ذر است و بدست راقم حروف
 گوید که این سخن از ان فاضل بغایت محل تعجب است
 و بجهت اغراب و عجب است فاده پوشیده ماند که
 شیخ در خوا و بهی چند بجهت حدوث زلزله گفته که چنانچه
 از بعد می نیست یکی از انچه اینکه چون کسوف متحد
 باشد شعاع از وجه ارض منقطع شود و برود
 دفعی در وجه ارض حادث شود و باعث صلابت
 کثافت او گردد و بخار و دخان مجبور گردد
 فرقت میان بر دی که دفعه حادث شود و اما که
 بهم رسد چنانچه اگر کسی در تابستان بزمای می

۷۱
بتلا شود یا آنکه از حمام برآید و یک دفعه پیرامانی کوفتا
کرد و تاثیر آن مثل تاثیر پیرامانی بر پستان نسل تاثیر
پیرامانی در کبشی در خارج حمام خست بکند و
چون پیرامانی را در یکی دیگر آنکه با دمای مختلف در
باسم محافظت و مقاومت کند و آنکه مندرج است
در تحت ارض مجوس باشد و موجب زلزله گردد و نیز
مخفی نماید که بعضی از قدما بر نمانند که پیرامانی
زلزله نیست که از جانی دفعه روان می شود و زمین را
می لرزاند و بعضی دیگر گفته اند که غاری چند خوف در
زمینهای باشد و مانند ام آن غار باعث لرزش
زمین می شود و طایفه دیگر میگویند که موجب زلزله
پستق و قمل جبال و خست و نمانند پیرامانی است و گفته اند

بندج

کباران

۷۲
کباران بسیار بسیار است یا کم کم است و
می شود و اما کثرت امطار ایچمه تاثیر در زلزله می کند
که کوهها و طسوفان قلع و خم خورده می شود و
رخاوه و پستی در آنها پیدا می شود و در هر چه ازین
باشد نقل خویش منقلب می شود و قوت تمام است
انها می باشد که قوت تمام است و نگاهداری خویش
و شواری اتصال اجزا از رسم دیگر خشکی می باشد
و خشکی و قله باران برین سبب که خرابی که در
غایت خشکی و بیست باشد اجزای آن و در اینهم
پراکنده می شود و لند اعوام می گویند که آمدن
باران چنانکه باعث خرابی عمارات خست و کل
می شود باعث آبادانی آنها هم است پس هرگاه

در کوهها نهایت انجا مدامند که تعلق از جسم
کشد و بر زمین پیا قطعی شود و آیرین میسر
و در می نماید چه زلزله در جای چند واقع می شود
که در آن توده یکی کوه نباشد و اگر باشد از آنها
میج پیا قطعه نشده باشد و اینجا اگر پیا قطعه
نباشد زلزله پیا قطعه شود و البته پیش از آن
پیا قطعه شده باشد و آنچه او گمان برده اگر
اینجا نیست زلزله شود نهایت نادیده بود
پس سبب زلزله را منحصراً در آن پیا ختم نمائیم که
گمان برده و حتی دارد و سبب دیگر را هم اینکه
زمین بر سه کسبه کرده و آن جانب زمین که بر سه
تکیده کرده است متعلق نیست است و سبب پیا

شکاف
پست و انجا نیست که آبادانی است پس باران
و صلابت پیدا کرده و چون هوادران ساقه
شود و سبب سخت طبعی میسر فانی که بصورت
زمین از حرکت کند و راه براند پس در آن
اجسام زمین را بزرگند و این فانی مذکور
و اتساع او است اگر چنین بودی زلزله مخصوص
فصول بودی و در فصل یکم بیان شده است
و اما سبب حد و ثخنمای باران است و این
اینکه چون بکار در زمین متولد شود و رطوبت
عالم باشد یا سبب برودت زمین بر حرارت
از و رایل میشود و بکار میگیرد و خاک را
بعد از زوال حرارت از بخار میجاساکن شود

یا آنکه همان بقوت حرارت میل بصعود دارد
 صورت اول اگر خفید می شد آنکه براید اما اگر
 باشد و پیدان نمی کند و اگر خفید آنکه در
 جاهها و قنوات ظاهر می گردد و در صورت
 ثانی زمین آبگافد و بقوت تمام براید اما آن
 سرد نباشد و می شود که در صورت اول ماده
 بسیار باشد و همیشه از بخارات زیر زمین می آید
 می رسیده باشد و بعضی بعضی را دفع کند و زمین را
 آبگافد و بقوت هر چه کمتر براید و این آب می تواند
 بود که بسیار سرد باشد و از مداوم و تریها که از
 بخارات آن برف حاصل می شود مدد و جان شستنی
 و در تابستان که برف کم است نقصان در اینها ظاهر

۷۵

باران

۴۰

میشود و از جمله اسباب برف چشمه ها و دام
 وجود برف در قتل جبال شواقی چنان برف
 چون و امی دارد همیشه آب می شود و از میان
 زمین نفوذ کرده از مواضعی که این منافذ به پوسته
 سپری می زند و اگر این برف دوام نداشته باشد
 آن آب در موضعی که برف تمام می شود منقطع
 می شود و هرگاه آبها و بخارات می زند که در مواضع
 که معدن کبریت باشد ترده کند یا محروم و قریب
 بمواضع آتشفشان باشد بروی که حرارت بخارها و دودها
 گرم کبریتی باو سپد چشمه آب گرم ظاهر می شود و همین
 از آبهای گرم بوی گوگرد می آید و برسد برف
 شرح مواضع گوید که بعضی گویند که آبها و قنوات

۷۶

و چشمها از آبهای که در زمین محبس است را کند هم
 برسد باین طریق که راه اتصال هم بدی کند و
 جمع شود و بر روی اینست از بخارات که هوا
 متبذیب میشود و این قول اولی و اقوی است
 آب چشمها و چاهها و قنات بریادتی فرس
 باران یا دیر پییده و راقم حرف گوید که
 هیچ منافاتی میان اینکه اصل چشمه و غیر آن از
 بخار حاصل می شده باشد و اینکه از برف و
 باران و یا دیر پییده و زیاده می شده باشد
 و در وقتی که این دیر پییده باشد نقصان در
 ظاهر نشود و نیست و یکس مگر این معنی نمی تواند بود
 و نیز بعضی چشماست که آب آن در فصول اربعه

خاتمه

تفاوت می کند نسبت در سبب حدوث و اوقات
 الاموات مبارک الله و چشمه آن با که چون
 لطیف گاهه آن چنان عظیم و گشاده باشد که
 صعود کند و نزدیک بگردد و آتش رسد بجز
 از گره آتش در گیرد مانند و نیست که گاه
 خاموش شده باشد چون آن و درازد یک
 بچراغ و در بجز و اینکه آن و بچراغ نزدیک
 شعله آتش بسوی او میل کند و نیست و چربی و
 نیز او را بسوی خود کشد و آتش در گیرد و بپایان آید
 و فیکه روشن شود و چون آده و جانی لطیف است
 بنامدم که آتش در گیرد و ما صرف کرده و آن بار
 شفاف می باشد یعنی هیچ لون ندارد و مری

۸۱
ان اینجا مکتبی تصور شود که دم داشت باشد یا کس
گاه باشد که در سال کیسه با من اعیان باشد که
شکل آن خان با این نیست بوده باشد بلکه آن خان کج
دیگر داشته باشد و شعلا از وجد آمده باشد
و آن شعلا با این شکل نماید و اگر آن شعلا از زمان آن
صورت جدا شود و ساله داند و اگر از بالا جدا
کند خواند حاکمه گاهی در خاشاکانی که یکجا جمع کرد
بند کند و آتش در آن نند بطوری رسد و در آتش
بازینها ازین باب بسیار بوقوع می پدید و گویند که در
اوقات این باره کل مستدبر می دارد و چنان
بخال در می آید که آفتاب کم نوری در آسمان ظاهر
شده یا ماهی ازین قبل و بعد از آن چون خاموش شود

۸۲
جرم بسیار بی از و نظر در می آید که مانند شبیه توان کرد
و از عرایض حالات و ایام طلوع و غروب دارد
و با حرکت فلک الافلاک موافقت دارد و جمعی نیز
و نیل می یازند بر سکه که اثر و آنچه در آن است
از موافقت فلک الافلاک حرکت که چنانکه بانی
افلاک تبعیت او حرکت کند و شیخ در خفا حکایت
کرده که در سال سید و نود و هفت هجری که
ازین باب ظاهر شد و نزدیک است به ماه ماه و هشت
شماره ما از وجد می شد و در اوایل حال بسیار
میزد و بسیاری رفته رفته لطیفه و پیغمبر شد تا
بالکلمه مضاعف شد و مولانا علی الدین علی الهی که از جمله
ملازمان میثاق الغریب و صد بنده ان شریف

حکایت میکند که در زمان دودنی ظاهر شد زریک
 با کلیل شمالی که گوشت از کواکب ثابته همراه
 اکلیل طلوع و غروب یکدیگر دو عدد از مدتی ظاهر
 شد که حرکتی حاصل نمیشد اردوان حرکت مایه برقی
 و شمال بود و نهایت بطلی و تند برج صغیر می شد
 تا بعد از شش ماه و محو می شد و درین سرشما
 بعد نیزه از اکلیل و در شده بود و خاموشی او بود
 نحو حکایت اول اینکه بحار است فحشی که دارد مالایره
 تا که در مار رسد و آنکه در انجالت بغایت
 وز و اجسام بکاه را تغییر و تحول میکند مائس
 پس مرئی نشود و اینهم در تمام نوعی اطفال
 و خاموشی امید شود و این خاموشی باید که

اندر

از جای در شش که در دودنی
 اعلامی در شش که در دودنی
 انکه از ده جایی و دایره دایره که در
 تا خاموشی در دایره دایره که در
 و این نوع خاموشی را به حساب بپوشانند که در جسم می شود و در شش
 خاموشی در از اول است هم در دایره دایره که در شش می شود و در شش
 دایره دایره که در دایره دایره که در شش می شود و در شش
 می شود و در دایره دایره که در شش می شود و در شش
 استلال که در دایره دایره که در شش می شود و در شش
 باشد که در دایره دایره که در شش می شود و در شش
 بهمی رسد و در دایره دایره که در شش می شود و در شش
 و در دایره دایره که در شش می شود و در شش
 و در دایره دایره که در شش می شود و در شش

مفتوح

[illegible]

و پوشیده نماید که هرگاه خوف از می شود
 همه اعضا می آید بر زدن حرکت در می آید بلکه
 اعضای معین جدا می حرکت در می آید و در
 مایه آدم خنثی که هیئت آن اعضا می خند و از
 ایشان سلطان این عضو می که می خند و حرکت
 که در این ای حال نمی سوال نمود و باشد
 بلکه هر قستی عضوی از او استعداد این حرکت
 بهم رساند که غیر از عضو مذکور این استعداد را
 نداشته باشد پس گوئیم که ممکن است که هرگاه اراده
 الهی تعلق بر زدن زینتی مخصوص گرفته باشد
 فلیکی که محاذی آن بوده باشد و این خاصیت
 بهم رساند که در وقت بیم و ترس با اضطراب

در اند و پس نهانی که این خاصیت است به شدت
 مکرر می که اراده تعلق بر زدن آنها گیرد پس در
 وقتی که آن با می کوچک در طر مایه بزرگ در
 اند و پس مایه او حرکت نخواهد که از زدن تمام
 لازم آید بلکه هر وقت نفس معین از آن غلبه
 در می آید و زینتی مخصوص پیدا شود و فرمان او
 تعالی مایه بزرگ عبارت از فرستادن آن می کوچک
 باشد پس او با بطش در آید و از آن بر پاید پس بر
 تقدیر امر در جیش از عالم امر گوئی و شیخی می
 بود چنانکه میفرماید غرض قایل انما امره اذا اراد
 ان یقول لکن ینکون می فرماید که کونوا قروا و غایب
 یکدیگر می چنانکه میفرماید امیرا الصلوة واتوا الزکوة

طریق جمع مابین و خبر که در باب جوت افتد
می توان کرد و اما جمع میان این خبر ملک که در
فلسفیات معروف رکبانی همین بود که است این طریق
می توان کرد که مرد و پست جمع داشته باشد و
زرد که کاهی این روش افتد می شده باشد و کاهی
روشن را قهوه کوی که چشوف کسوف باد
بخت باد مای که زنگهای کونا کونا باشد و انشا
عظیم که در زمانه آن کرد و احاطه شریک است
این برین پیدا باعث مای که هو اگر دو باشد
هر چه خواص و عوام از آن رستند و منظره یون که
باشد برای جلد اینها که یاد کردیم نماز آیات و
در آیات بر طبق این معنی واقع شده و علی

نایستوی بانی اوده اند و هر چه ازین جنس باشد
اما نمودی نیست و منطقی نیست که انداخته
بر این عرف و عادت می از دیدن او پیشانی
نشود و نماز برای او واجب نیست و این سبک در
کتاب فقهی مفصل و توضیح میرسد و لهذا انشا
نایب و یازک و ذودوب و ذود و اب
پساره دم دار و کیسودار نماز ندارد و اگر نشاء
باشد که از دیدن آن بول و و اینه بر اگر مرد
از خواص و عوام دیت یابد و از پنج مفهوم می
که گفته اینها که بحسب ظاهر در نظر ما حوالی دارد
تائیدی در عالم عقلی و حسیستی که از و باید رسید
ندارد و چه ظاهر اینست که اگر اینها را احتمال نماند

در عالم غنی میرفت چنانکه خوف و کسوف را می
 شایع بر نای اینها هم سازی قرار می داد و بدین
 الحاق و دوا که اسباب طاعت شد و هیچ کس از
 اهل عرف از و پستی بزرگرفت و اسمی که در
 خواه کرد مگر بحر و خوبی و غریبه دیگر برین گفت
 آنچه اهل تجسس به از خواص او گفته اند قلت بازند
 وحدوث امراض و مایه است و ما محمدانه
 اسباب اقبال پیروان پادشاهی پیایه عزت
 الهی بود و پدید است استاهی بر از ده و یک
 شاهی فسر از ده مرتبه ماجرایی و صاحب
 که پایایه و اقباب ارسیم همایی بر قرار است
 پایایه اقباب دولت و اقبال پیروان شعیان

ان

و هو انوایان امیرالمومنین کسره متصل بود
 و تا کنون متابر اعداوت استوار است
 کتان عسرا عادی دشمنان این دولت از
 کردند متاب مباحثی چنانکه شکبالی مهوران
 دشمن رخنه و یار و یار و باد پسین را برین

حسم کردیم
 و محمد مدرب
 العالین جنم نمبر
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱

2918

5995

Handwritten text in Arabic script, likely a list or account, covering the left page of the manuscript.

Handwritten text in Arabic script, likely a list or account, covering the right page of the manuscript.

100

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين في الصلوة والسلام على
محمد سيدنا ولينا الأخيرين على الله وأصحابه
الجميعين **باب** في قول الفقهاء في الله تعالى حين
الجماع لما كان اشرف الطاعات بعد الايمان هو
الصلوة امر الله تعالى بها وعين في شأنها وقال
عمر بن قائل اتم الصلوة لدلوك الشمس الغسق
اليل في قرن الفجر واخلف المفسرون في معنى
دلوك الشمس فقال بعضهم ان دلوها غروبها
وقال الاكثرون ان دلوها زوالها عن
كبد السماء اذ هو المختار لان الاية تكون جارة
للصلوة الخمس بخلاف ما اذا حمل على الغروب

هنا

فاشبهوا لا خجل فيها اذ املت صلوة بني المغرب
الشام والفجر وحل كلام الله على ما يكون اكثر فائدة
اولى فوجب حمل دلوك الشمس على ذوالها و
اللام في لام الاجل واليبس على ما ذهب اليه
الواحد في اولام التوقيت على ما ذهب اليه الا
كثرون على التقديرين يجب معرفة وقت حصوله
وله طرق كثيرة ولكن لما كان طسرة ليلي
اعبره الراصدون اعتمد عليه المجتهدون
رضي الله عنهم ما هو المذكور في شرح الوقاية
للنولي العلامة بدر اليها الملة يخلف صدر
علمنا الشريعة التقويم وكان بناؤه على ما
بعضها القنون التي نبحث عليها كتاب النبا

وصارت كان لم يكن شيئا مذكورا عند كثر علماء
 هذا الزمان التمس معنى الاخوان الفانون ان لي نصبا
 من تلك الافان ان اكتب له شرحا يكون تنبيه له لم يدر
 انخلان فاستقسم بعون الرب المستعان انه خير من كان
قال وطريقة اي طسرين معرفة وقت الزوال
 وفيه ان يوتى وجه الارض بسبب طسرين
 يكون بعض جوانبها اي جوانب وجهها ويطماخر
 وبعضها مسطحا وذلك ليكون الدائرة المرسومة
 عليها موازية لدائرة الافق فيمكن رسم الخطوط
 المستقيمة عليها وتقسيمها حركاتها على
 سبيل ما نراها ويعرف تلك التقوية بالاصبع الماكن
 يصيب عليها الماصيل من جميع الجهات بالسوية

بعض موازين تقيت اي الحافسرين للقبلة
 فان لهم موازين يوزنون بها تقوية الارض
 المخشور وعددها منها الكونيا وهو الله على بيت الخيمة
 يساوي الساقين وصل بين راسها وتصفق فاعدها
 بعود وعلق من راسها خط مشددة في طرفيها وبقيل
 هو السبي بالثاقول هكذا وطسرين معرفة التقوية
 الاله ان يوضع القاعدة على الارض فيسوي الارض
 تقع وما انخفض نسب الى ان يصير بحيث لو دأ
 القاعدة على جميعها لا يسل الشاقول عن العمود اصلا
 ونسبة طسرين يمكن بحيل هذا التقوية بهذا الاله كما يمكن
 معرفة بها وقد يحصل تلك التقوية بقطر من جهة
 الوجه بان ثبت وسطها في الارض ثم راسها



الى ان تصير محاسن البناحيث لا يتبين فيها صورة
جميع الدور ويرسم عليها اي على هذه الارض
تسوية ايرتفعني ان لا يبلغ هذه الدائرة الى
اطراف الارض الميوان بل يكون منها وبين اطرافها
اكثر من اصبع ليظهر مدخل النخل ومخرجها وليعرف
ان محيط هذه الدائرة ومسح فيها والدائرة سطح
متوازي خط مستقيم يمكن ان يفرض في وسطه
نقطة تكون جميع الخطوط الخارج من هذه النقطة
ذلك الخط المستقيم يوازيه فمدى النقطة هي مركز
الدائرة وكل واحد من تلك الخطوط نصف قطر
وذلك الخط المستقيم محيطها والخط المستقيم
بالمرکز انتهى طرفاه الى المحيط قطرها هكذا وتسمى اي هذه



الدائرة

الدائرة المرسومة الدائرة الهندسية انما هي
الهندسة من مخترعات حكماء ونبوغ مركزها
مقياس هو في اللغة بمعنى القدر او في اصطلاح
النجدين سطح بيضاوي مستدير ينشئ في احد جهتي له
الى نقطة وفي الاخرى الى محيط دائرة فلك النقطة
هي رأس القوس وهذه الدائرة قاعدة والخط
المستقيم الخارج من الرأس الى مركزها قاعدة هو
مسند كذا وتسمى اي ان يكون المقياس المنسوب
معدلا في الرق والخلقة وان يكون متخذ من نحاس او
حديد او غيرهما ما يكون له نقل صالح للثبات
الكان قائم اي يكون نصبه على المركز بحيث يكون
جميع الزوايا الحادة عند مركز الهندية من قسم المقياس



وكل واحد من الخطوط المستقيمة الخارج من مركز
 الهندية الى محيطها متساوية وانما الشرط كون
 عليها بالتسوية في تمام الاستقامة لانه لو كان
 يلا ونحيا اما الى جهة الشرق والغرب لا يكون
 الشرقي الخارج الدائرة مساويا للقطر الغربي
 وهو وسط مسدودا كان فحول الظل في الدائرة
 عند ارتفاع معين الشمس في جهة الشرق لا يكون
 منها عند كونها بهذا الموضع في جهة الغرب فلا
 يكون نصف بين المدخل والخروج مساويا لآخر
 خط نصف النهار على سطحه عن قرب بان يكون
 بعد ايسر اى يعرف كونه قائما ونصبا على رؤس
 قوائم بان يكون بعد ايسر القياس من كل واحد

ذكر

من ثلث نقطه معينه ثلث جوانب من محيط الدائرة
 الهندية مساويا للبعد من القطبين الاخرين فيه
 شارة الى شرط احسن في نصب المقياس عليها
 وهو ان يكون المقياس منصوبا في حاق وسطها
 بحيث يكون مركز قاعدته منطبقا على مركز الدائرة
 وطريق تحصيله ان يرسم على مركز الهندية دائرة
 متساوية لبقية هذه المقياس ويطلق قاعدته على
 محيط هذه الدائرة وانما الشرط كون المقياس
 في حاق الوسط لانه لو كان يلا واخرى
 جهة الشرق والغرب لا يكون قطره الشرقي خارج
 الدائرة مساويا للقطر الغربي فلا يكون نصف
 بين مدخل الظل ومخرجها مساويا لآخر نصف النهار

لما ذكرنا بعضه لكن ينبغي ان يكون قائمه اي قائمه المقياس
بقدر اربع مظهر الدايره وذلك لان دخل
في ظله في الدايره ثم يخرج في اكثر القاييم
والبلاد التي يريد فيها هذا النظم في المقياس
كان من الفضول الاربعه يتميزه على غيره
بحسب تمييزه في تصنيف القوس التي بين
المدخل والمخرج ويكون لظله قدر محسوس حين
بلوغ الشمس غايه ارتفاعها في البلاد التي تقرب
الشمس من بيت اسباني في بعض الفضول مجا
ما اذا كان الكشم من ربع القطر او اقل
فانه اذا كان قياس اكثر منه فربما لا يدخل
ظله في الدايه بل يدور راس ظله خارج

في

مخططها ولو دخل فربما لا يدخل عن
المخرج بحث يسهل تصنيف القوس التي بينها
واذا كان اقل منه فربما لا يكون لظله قدر
محسوس حين بلوغ غايه ارتفاعها في البلاد
التي تقرب من بيت رومانيا فلا تمييز في
الروايل عن غيره مع انه لا بد من جميعها على
ما يستطلع عليه فاسم ظله اي اذا عرف
فاعرف ان راس ظل المقياس المصوب
القائم على وجه المذكو يكون في وابل النبا
خارج الدايه المهنديه لان الشمس فيها
قريبه من الافق الشدقي وقليله الارتفاع
فيكون ظل المقياس اضحا فافيه يكون بالضرورة

خارجا عن الدائرة في جهة المغرب لكن الظن
 يا فتيا يب ازدياد ارتفاع الشمس وبعدها
 من الافق الشرقي يدركا الى ان يحصل في الدائرة
 وذلك لغرض تقدير القياس قدر الاحتمال مع
 عدم الدخول فتضع علامة على منتصف مدخل
 الظل من محيط الدائرة وذلك لتعين تلك العلامة
 ونظيرها الذي يذكر بعد خطه فالقوس التي
 ينصفها رسم خط نصف النهار ولا شك ان
 الظل الداخل في الدائرة يقص شأفتيا
 ازدياد ارتفاع الشمس وقربها الى دائرة نصف
 الى ان يبلغ الى حد ما ولا يتجاوز في القياس
 ذلك الحد وذلك عند بلوغ الشمس غاية ارتفاعها

ووصولنا

ووصولنا الى دائرة نصف النهار ثم نريد
 الظل البالغ غاية القياس شيئا الى ان
 ينتهي الى محيط الدائرة ثم يخرج منها الى الشرق
 وذلك بسبب الخطاط الشمس من غاية ارتفاعها
 شأفتيا بعد انقضاء نصف النهار وبعدها
 الشمس الى دائرة نصف النهار فتضع علامة على
 منتصف منحرج الظل لاجل ما ذكرنا من تعيين
 القوس بها ونظيرها منتصف القوس التي هي
 محصورة بين علامتي مدخل الظل ومخرجه وسم
 خطا يستقيمها يخرج من منتصف القوس متوجها
 مركز الدائرة والقوس قطع من محيط الدائرة
 اتي قطعة كانت مخرجا منه اي من المركز بعد ذلك

اليه تنبأ الى طرف الاخر من المحيط فمذه الخط هو
 نصف النهار يسمى بذلك لانه واقع في سطح
 نصف النهار الذي نصف النهار عند وصول
 الشمس النهار وهي دائرة عظيمة فتمر عن سبيلها
 فالقدم تقطع العالم وهي تفصيل الطلوك الى
 اقصى من شرفي وغري فاذا كان ظل المقياس على
 هذه الخط فهو اي وقت يكون الظل المقياس عليه
 وقت نصف النهار و الظل الذي يكون في
 هذا الوقت المقياس في غيره من فوات الظل
 هو في الزوال الفتي هذا الوقت المقياس في
 هو الرجوع يسمى هذا الظل الرجوع من جانب
 جانب فان تعبر عليك تحيل شي مما ذكرنا فاعلم

فاعلم

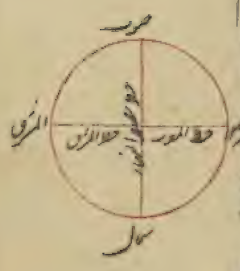


في هذا الشكل فاذا اراد الظل من هذا الخط هو
 الوقت الذي حدث فيه زوال الظل المقياس
 عن طرف نصف النهار وهو وقت الزوال الذي
 كما في صدر معرفتك كما في وقت حدث
 الزوال اول وقت الظهري سبده و اخرها
 اخر وقت الظهري و ما بيني هو اليه اي الوقت
 الذي صار فيه ظل المقياس على المقياس
 في الزوال وبما فترناه الاول والاخر من اليه
 والمتنبي اندفع ما اوردها من ان وقت الزوال
 ليس وقت الظهري فان وقت بعيد وقت الزوال
 انما هو اواخر الشئ منه و وقت جبر و ظل
 المقياس عليه يسمى في الزوال خارج عن وقت

الطهر ووجه الاندفاع ان سبب الشئ وتهيئه ليسانته
 بل بها خارجا عن شئ على ان يقرر في موضعها والذي يؤيد
 كون المراد بالاول والآخر ههنا هو البلد او التسمية
 فوهما موقع من الى المذكورين في كلام المصنف في قوله
 على الابتداء والانهاء ثم يقول لما كان من غير شئ
 من شئ ايطر الصلوات انه لقوله تعالى قول وبما شطر
 السيد المحرم حيث انتم قولوه وحيكم شطره وكان البلد
 في طريق معرفة اية على الدائرة الهندية التي ذكرنا فخرنا
 ان ذكرها يراعى في غاية هذا الطريق في تسمية للبلد
 سمت البلد على التيقن فاعلم ان خط نصف النهار يمر
 بمرکز الدائرة الهندية في محاذ نصف القطر الجنوبي الشمال
 بضمين شتر في غربي وشرقي من نصف نصف الشتر

او الكثرة

او الغرض في خط استيعاها بالمرکز الهندية التي انصف
 النصف الاخر في خط الاستيعاها بالمرکز الهندية التي انصف
 المرکز على زوايا قائم وخط نصف النهار في خط المشرق
 والمغرب في خط الاستيعاها بالمرکز الهندية التي انصف
 وخط نصف النهار اربعة اقسام بنسبة تقسيم كل قسم
 من تلك الاقسام الاربع بنسبة جبر اربعة اقسام
 وسبب خروج بعد ان خط الافلاك ووجوبها بكونها
 واعلم ان المراد بسمت البلد ههنا نقطة من محيط دائرة
 الا في اوجها الانبساط يكون مواجها للبلد ايضا
 وملك النقطة هي نقطة تقاطع محيط الدائرة في البلد
 ومحيط الدائرة التي سمت البلد راس البلد سمت
 الراس كذا في جهتها والخط الوصل من تلك النقطة



بين مركز الدائرة في البلد من خط سمت البلد ثم لما لم
 يكن في هذه الطريق من عرضة مقدار طول البلد
 اى المكان الذي يراى عرضة تحت القبلة وعرضة
 وعرضة مقدار طول مكة وعرضها فنقول ان طول
 البلد قوس من اير سمدل النهار محصورة بين
 نصف النهار والكت البلد بين اير ونصف نهار
 جزائر الخالدات التي كانت اظهر معمره في جهة الغرب
 وهي الاين اعلى في البحر العربي ولها جعل بعضهم
 المعمره ساطع من اجسره وعرضه قوس من اير
 نصف نهاره محصورة بين معدل النهار وبين
 هي سمت ايسر ان مقدار طول مكة مع طول
 درجه وسدين حصة اعني اربعين قسيمة والتمت

فيا فقول ان البلد الذي يراى عرضة تحت القبلة لا يتخلو
 اما ان يكون عرضة كسشرة من عرض مكة او قسرها او
 قسرها او على كل واحد من القادير الثلث فطول الكثر
 من طولها او قسرها او قسرها او قسرها او قسرها
 حاصلة من ضرب الاحتمالات الثلث العرض في الاحتمالات
 الثلاث الطول لكن لا يكون احد من تلك الاثلاث
 هو ان يكون عرضة وطولها ساطعا او عرضها وطولها
 والا لا تجد اقبى من حيث اقسام الاول ان يكون عرضة
 طول الكثر من عرضها وطولها فيكون سمت قبلة غير ساطعا
 والثاني ان يكون عرضة الكثر من عرضها وطولها قسرها
 من طولها فيكون سمت قبلة ساطعا جزوا الثلث ان يكون
 عرضة الكثر من عرضها وطولها ساطعا او طولها فيكون

بوجهها والراجح ان يكون عرضها قبل عرضها
 وطولها اكثر من طولها فيكون سمتها غربا شمالا والراجح
 ان يكون عرضها قبل عرضها وطولها اكثر من عرضها
 وطولها فيكون سمتها شرقا شمالا والراجح ان
 يكون عرضها قبل عرضها وطولها اكثر من عرضها
 فيكون سمتها قبلها شمالا والراجح ان يكون عرضها
 يساوي عرضها وطولها اكثر من عرضها فيكون سمتها
 غربا والراجح ان يكون عرضها يساوي عرضها
 طولها قبل من طولها فيكون سمتها قبلها



اذا عرفت هذا نقول ان طس في السطح من قبل
 القوس الاول الذي يكون في السطح من قبل
 انما يتاخر في ان يمد خارج المحيط الدائرة الهندية
 الجنوب الى جهة المغرب بعد فضل طولها على طول
 مكة وهو سمتها اقربا فان طولها اربع وثلاثون
 درجة واربعون دقيقة بعد انفس نقطة الشمال
 المغرب بهذا القدر فيقول من تها في المدة و
 يتغير ثم بعد من نقطة المغرب الى الجنوب بقدر
 فضل عرضها على عرض مكة وهو ثمانون درجة
 فان عرضها احدى واربعون درجة وخمسة
 دقائق واربعة ايضا من نقطة الشرق الى الجنوب
 بهذا القدر يعني ويوصل من تها في المدة

آخر ويقطع هذا الخط الى محالة الخط الاول
 في نقطة يخرج من مركز الدائرة الهندية خط
 مستقيم الى نقطة تقاطع الخطين متبعا الى محيطها
 هذا هو الخط صوب قبله هكذا وطريقه في القسم
 الثاني الذي يكون البلد في غربها سما ليا عليه
 كبله في نقطة سما ليا في خط والبلد
 كل اذ وليه ان يغير الاخر من نقطة الجنوب
 المشرق بقدر فضل طول كبله على طولها وعشرون
 درجات تقريبا فان طولها يتكون ووجهها
 ويغير ايم من نقطة الشمال الى المشرق بعد القدر
 ويوصل من نهايتين بخط مستقيم ثم يغير من نقطة
 المغرب المشرق الى الجنوب بقدر فضل عرضها



ل

على عرض كبله او كبله من درجه تقريبا فان وجهها
 وان يكون درجه وجهها فان وجهها
 المشرق الى الجنوب بعد القدر بعينه ويوصل من
 نهايتين بخط مستقيم فيقطع هذا الخط الى محالة
 خط الاول الواصل في نقطة يخرج من
 الدائرة الهندية خط مستقيم الى نقطة تقاطع
 الخطين متبعا الى محيطها قبله هذا هو الخط صوب
 قبله هكذا وطريقه في القسم الثاني الذي يكون
 غربا سما ليا للبلد كبله في نقطة سما ليا عليه
 خط والبلد عن كل اذ وليه ان يغير الاخر
 من نقطة الجنوب الى المشرق بقدر فضل طول



كما على طولها وعشره وان درجات تقريباً
 طولها يسون درجة تقريباً وبعد ان ينقطع الخط
 الى الشرق بهذا القدر ويوصل من نهايته بخط
 مستقيم ثم ينعرج من نقطة المغرب والشرق الى
 الجنوب بقدر فضل عرضها جهة دارهون
 واحد من وعشرون دقيقة فيوصل من هناك
 ايضا بخط مستقيم فيقطع هذا الخط مع الخط الا
 اول لا محالة في نقطة يخرج من مركز الدائرة
 الهندية الى نقطة تقاطع خط مستقيم فدا منها
 الى محيط الدائرة فمما الخط هو صوب قبلتها
 كما او في القسم الثالث الذي يكون البلد فيه
 شمالاً للقبلة يكون خطاً يمتد للقبلة وله في القسم

وعلى عرض كروموا
 نورمانان عرضها

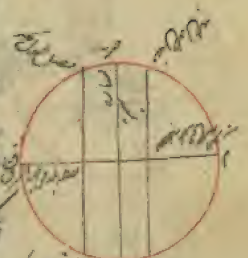


الى بل

الى بل الذي يكون البلد فيه جنوباً للقبلة فاما
 فيما الى العمل والما بقسم الرابع الذي يكون البلد
 فيه شرقاً جنوباً للقبلة فطريقه ان ينعرج من نقطة
 الشرق والمغرب باقى العمل كما هو اما القسم الخامس الذي
 يكون البلد فيه غرباً جنوباً فطريقه ان ينعرج من نقطة
 الجنوب والشمال الى الشرق ومن نقطة الشرق والمغرب
 الى الشمال وباقى العمل بمجاله واما القسم
 السادس الذي يكون البلد فيه في احد جهتيه فاما
 الاخر غرباً فطريقه ان ينعرج من نقطة الشمال والجنوب
 فان العمل بها كما عرفته على اختلاف العرض
 في كل اختلاف في العرض لا يتاثر في العمل بها ولا يغير
 ان يكون سمت القبلة نقطة المغرب الا وان نقطة



في الثاني كما يتبادر اليه الاسم لان المتوجع الى نقطة
 المغرب في البلد الذي عرضها هو عرضها
 وطولها اكثر من طولها يكون في نصفها بالعرض
 لاني متوجع قد برهن عليه في موضع وكذا التوجه
 الى نقطة المشرق في البلد الذي يكون عرضها
 اكثر من عرضها وطولها فكل من طولها يكون في نصفها
 كذا والمتوجع في طريق استخراج سبعة قبله
 من العمل بالاسطرلاب فلا بد من معرفة
 ما ينبغي عليه العمل به الطريق فتقول قد تعرفت
 بموضع ان مدار الشمس في حركتها انما هو
 التي من جانب المغرب الى المشرق انما هو
 في سطح دائرة منطقة البروج وان غاية
 البروج في العمل



هذه الدائرة عن معدل النهار تقاطعها هو
 المسعى بالليل الكلي اكثر من عرضها
 فلا محالة يست بعض اجزاء هذه الدائرة
 دورتها بالحركة اليوسية روي على كذا وهو
 درجة الشمس من برج الجوز والدرجة الثالثة
 وعشرون من برج السرطان وتقول ايضا
 ان جهة الاسطرلاب ضيقة شبيهة بالعلامة
 وفيها دائرة تامة مكتوبة عليها اسماء البروج
 الاثني عشر وهو المسماة بمنطقة البروج عند
 ايسر الجدي دائرة تامة من محيط العكس
 المسماة بالمربعي ان في الاسطرلاب ضيقة
 اخرى كتب عليها عرض البلاد ورسم عليها

ايضا وادركت سير على مر الزمان فتبين ان
 ومنها غير ما يخط بعضها بعض اعظمها الا
 وهو ما بهي التي كسبه وسطا منه وريم
 عليها خط يستقيم نصف وجهها وهذا الخط هو
 المسمى بخط وسط السما خط نصف السما ايضا
 اذا عرفت ما نقول ان طسريق العل لا يخط
 في مدين القسطنطين اذا كانت الشمس في الثامنة
 من الجوزا وفي الدرجة الثالثة والعشرون من
 البرطان ان يوضع احدى ياتين رجبين
 الاسطرلاب على خط وسط السما في الصحيح
 كتب عليها عرض كرام اعني عرض مكة المواقف
 لعرض البلد في القسمين المعروفين فلا محالة يقع

بغير رسم

الثاني

المرئي على درجته من درجات المحر وهي الدية
 المحيط بالعلكوت الصفحات كلها بقدر ثمانية
 وتبين جبهه افوض علامته على تلك النسبة
 من المحر ثم ادير العلكوت بعد زيا و طول
 البلد المفروض على طول مكة الى الجهة التي كتب
 في تلك الجهة من الصفح لفظ المغرب وكتب
 اذا كان البلد غربيا عن مكة فلا محالة يقع
 الدجبت التي يكون الشمس فيها من احدى الدجبتين
 جبين المذكورتين على مقطعه من تقطرات الارتفاع
 المرسومة في صفح المكتوب عليها اعدادا
 ثم رصد بالاسطرلاب وتغير من الارتفاعات
 الشمس الى ذلك الارتفاع بعد نصف النهار

في الموضع الذي غرضت به من درجه ويكون الشبيهة
هنا وما وليمه او يعين هذا الموضع شيء من المشرق
والغرب والجنوب والشمال عم عم عم

م م م م م

م م م م م

١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩

10

...

10

١٢٢
في البلد الشرقي قبله البلد الغربي في جهة المقياس
من العالم على سطح دائرة الألفي فيكون طوله
في ذلك الوقت هو المسافة للقبلة فالمصل اذا
جعلته قدسية يسجد عليه متوجها الى اصل المقياس
يكون متوجها للقبلة ولا يخفى ان هذا الطريق غير مختص
بدينين القسامين من الاقسام الثمانية بل لجميع الاقسام
المبنية على خلاف الطول ان علم انه لا يخفى
الشي من الانفال المعرفة بجهة القبلة في الموضع
هو قاطر ملكه أي وفسح في جهة قدم الملبس فان
قبله هذا الموضع لا يتحقق بحجة من الجهات بل انما هو
فتمت حجة الله كما ان حرف الكعبة المعظمة كذلك وان
لا يتأتى معرفة جهة القبلة بشي من الطرف المذكور

[illegible]

بر این بن جند وزن میاید انبته ذکر شود بر سر اول اختلاف کرده اند
عزیز بعضی از باب ششم میکنند بعضی از باب پنجم فرق بفرمان که باب ششم است
صدرش فرقی آید شکل بشکر که باب ششم است بگیرند مصدرش بشکر
میاید صلب بصواب که باب پنجم است مصدرش صلب میاید بلع بع که باب ششم است
نما میاید جنب بجنب باب ششم است مصدرش جنبا میاید جن جن باب ششم است
است ایامید خشن بخشن باب پنجم است مصدرش خشن میاید خشن جنج مصدرش
خشنا شیخ بطح که باب ششم است مصدرش شخما میاید و عطش لعطش باب ششم است
حول حول که باب پنجم است مصدرش ولد میاید



